

به نام خدا

بحث در شرط اول تمام شد که گفتیم این شرط لازم است

اما یک بحثی ماند که اگر ما دست از موثقه عمار برداریم به خاطر اجمال در نتیجه دو روایت پنج و شش که اگر سند این دو طایفه را قبول داشته باشیم کار این شرط مشکل می شود زیرا دوران امر می شود که دو شرط جزای یکسان دارند در نتیجه احدهما از این شروط کافی است یا جفاف و یا اشراق.

اما اگر بگوییم سند روایت پنج و شش ضعیف است یا از نظر دلالت اشکال کنیم مشکلی پیش نمی آید زیرا تنها می ماند روایت تجفیف.

اما ما چون موثقه عمار را قبول داریم برای ما هم مشکلی نیست

شرط دوم: اصابه و اشراق باید وجود داشته باشد. (التجفیف بالاشراق)

کلام در این است که آیا شرط دوم این است که تجفیف بالاشراق لازم داریم یا ضم امرین لازم داریم. این دو با هم فرق دارد اگر بگوییم اشراق شمس باید به تجفیفها و اصابتها باشد که ظاهر عبارت عروه و کلام فقها است

اما احتمال دیگر این است که دو امر را می خواهیم بنابراین اگر برهه ای از زمان خورشید اصابه می کند اما در آن برهه خشک نشد بعد مثلا یک پارچه ای روی مطهر انداختیم و در ادامه باز خورشید خشک کرد اما در ادامه اصابه و اشراق نبود اگر ما بگوییم ضم امرین می خواهیم در اینجا پاک است اما اگر تجفیف بالاشراق والاصابه می خواهیم پاک نشده است. حال ما باید در ادله دقت کنیم که ببینیم کدام استفاده می شود.

دو دلیل اقامه شده است

اول لسان ادله داله بر مطهریت است کله اما آن روایاتی که عنوان اصابه اخذ شده است. اذا اصابته الشمس که اینها روشن است که لازم است حتی در روایت زراره اول که فرمود اذا جففته الشمس فصل علیه فقد طهر ادعا شده است که این هم دلالت بر اصابه و اشراق دارد هم محقق حکیم فرموده است و هم محقق حائری

سه بیان یا چهار بیان وجود دارد.

بیان اول:

مرحوم حکیم فرموده است انصراف دارد اصابته الشمس این که مستقیما باشد اگر بر مطهر بالکسر و الفتح اگر مانعی باشد انصراف دارد از این که مشمول جففته الشمس شود

بیان دوم:

مرحوم حائری دو بیان دارد اول اینکه ظهور اسناد یک فعل به یک فاعل این است که این فعل بدون واسطه از فاعل سر زده است مگر اینکه واسطه مقهور فاعل است و تحت سلطه فاعل است که در این صورت باز اسناد به فاعل اشکال ندارد مثل بنی الامیر المدینه اما در مواردی که مقهور نیست مثل جایی که کسی دستور قتل کسی را میدهد و مأمور مقهور آمر هم نیست در اینجا درست نیست بگویم قتل الامر

در مانحن فیه جفته الشمس آمده که ظهور دارد در اینکه واسطه نخورد زیرا در جایی که واسطه بخورد آن حرارت ایجاد شده در مانع یا در مجاور بعد از حدوثش دیگر تحت تسلط خورشید نیست که بگویم مقهور شمس است و به شمس اسناد دهیم. و در این جا حرارت آن را خشک می کند نه شمس و غلط است بگویم جفته الشمس. پس اسناد غلط است مگر مجازا و اصاله الحقیقه اقتضاء می کند که معنای حقیقی را بگیریم.

لان الظاهر من الاسناد فهو الاسناد بلا واسطه الا ان تكون الواسطه ...

شرح عروه جلد 2 ص 330

بیان سوم:

بیان دوم محقق حائری این است که اگر بگویم جفته الشمس اعم است از بدون واسطه و باواسطه یک تالی فاسد دارد که نه عرف قبول می کند و نه

و آن اینکه در یک تابستان گرم به گونه ای است که حتی بعد از شب هم حرارت خورشید وجود دارد در نتیجه اگر شیء متنجس بعد از غروب بواسطه حرارتهایی که جذب کرده است خشک شد در این صورت باید گفت که پاک می شود یا مثلا اگر حرارت خورشید را بوسیله ای جذب کردیم و شب این ها را تابش دادیم در این صورت هم باید گفت که پاک شده است در حالی که عرف ملتزم به آن نمی شود پس نمی توان گفت که شامل با واسطه و بلاواسطه هر دو می شود.

و دعوی ان الاسناد اعم فیثمل مع الواسطه ایضا ...

اشکال به بیانات:

در تجفیف این بیانات نیست و شامل هر بی واسطه هم میشود.

اما آن چه فرمودند که واسطه باید مقهور باشد این در فاعل مختار است اما در فاعل غیر مختار مثل خورشید همین که آن می تابد به شیئی و این تابش خشک می کند اگر چه واسطه ای بخورد از هر عرفی سوال شود می گویند که خورشید پاکش کرده است.

اما در مورد تالی فاسدهایی که ذکر کردند در این موارد دیگر اسناد نیست زیرا شمس غایب است و ولیده های خورشید کار می کنند اسناد در جایی درست است که فاعل وجود

داشته باشد و به قول بعض بزرگان (مرحوم امام) این اسندهای عرفی مثل جری الماء و الماء الجاری هر کدام یک مفادی دارد با این که یک ماده دارند و دلیلش را هم گاهی ما نمی فهمیم مثلاً اگر مقدار آبی روی میز بریزیم جری الماء صادق است اما الماء الجاری صادق نیست. در این موارد هم همین است تا وقتی که خورشید خودش وجود دارد تجفیف بالشمس صادق است اما در جایی که خورشید وجود ندارد و از حرارتهای خورشید خشک می شود در اینجا تجفیف با شمس صادق نیست.

اما فرمایش مرحوم حکیم که انصراف فرمودند انصراف بدون وجه درست نیست و در اینجا وجهی برای انصراف نفهمیدیم.

سه وجه یا چهار وجه به این دلیل بود که مرحوم حکیم فرمودند منصرف الیه بل الظاهر. که اگر دو چیز جداگانه باشد چهار وجه می شود

اما ما فرقی بین این دو نفهمیدیم زیرا انصراف از وجوه ظهور است

دلیل دوم:

تجفیف را می گوئیم دلالت بر این شرط ندارد زیرا اعم است از اینکه اشراق باشد یا نه اما این تقیید می شود به ادله ای که شرط اشراق در آنها آمده است و در واقع این روایات تعاطی شروط می کنند. در روایت پنج و شش هم اذا اشرفت آمده است. در نتیجه اطلاق روایت زراره را به اصابه و اشراق در روایات دیگر تقیید می کنیم.

اما در این صورت که مستند ما اطلاق و تقیید است که این بیان را ما قبول کردیم آیا این دلیل دوم تجفیف بالاشراق را می فهماند یا ضم و لزوم وجود دو امر را می فهماند؟

وصلی الله علی محمد و آل محمد.